

فاشیسم ادبی

آراز بارسقیان



نشر گنجینه



www.ketab.ir



www.ketab.ir

۱۹۱۷۷۷

www.ketab.ir

سرشناسه: بارسیان، آراز، ۱۳۶۳ -

عنوان و نام پدیدآور: فاشیسم ادبی / آراز بارسیان.

مشخصات نشر: تهران: انتشارات یکشنبه، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: ۱۳۸ ص. ۵/۱۴×۲۱/۵ س. م

عنوان دیگر: فکر کردن به وضعیت نویسنده در جامعه‌ی امروز

موضوع: ادبیات فارسی - ایران - قرن ۱۴ - تاریخ و نقد

موضوع: داستان‌نویسان ایرانی - قرن ۱۴ - تاریخ و نقد

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷ ف۲/ب PIR۳۵۲۵

رده‌بندی دیویی: ۸۹۰/۹۰۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۵۲۵۶۸۹۰

آراز بارسیان

فاشیسم ادبی: فکر کردن به وضعیت نویسنده در جامعه‌ی امروز

تصویرسازی: ری جلده، آراز بارسیان

امور پیش / چاپ: نقد یکشنبه

امور چاپ: هنر

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

قیمت: ۱۷۵۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸۶۰۰۸۹۸۲۰۴ = ۴ = ۳ = ۲ = ۱

www.sundaypub.ir

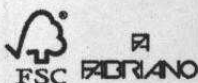


@Sundaypub



t.me/Sundaypub

www.ketaboo.com



حق انتشار برای انتشارات یکشنبه محفوظ است.

فقط ارجاع با ذکر منبع مجاز است و هر گونه کپی برداری به هر شکل از محتوای این کتاب امری غیر اخلاقی و غیر قانونی محسوب شده و مشمول پیگرد قانونی است.

فهرست

۶	مقدمه
۱۱	پروپاگانای فاشیسم ادبی
۳۵	همه رای، یکی، یکی برای خودش
۴۱	روزی به شب شد و شبی که روز شد
۵۴	چرا نه به صنف کارگران منتان نویس؟
۵۹	بگذارید کارگران سغوا سوا
۶۴	بگذارید حداقل احمد محمد در آتش بخوابد
۶۸	قدرت نه گفتن!
۷۳	جایزه داران محترم، حتماً مراسم را برگزار کنید!
۷۶	تمام شکست خوردگان نبرد جایزه‌ی احمد محمد
۱۰۶	در دنیای تو ساعت چند است؟
۱۱۵	جوان مرگی در نثر معاصر فارسی: چهل و یک سال بعد
۱۳۲	هنوز نیافتم آنی که به دنبالش هستم را

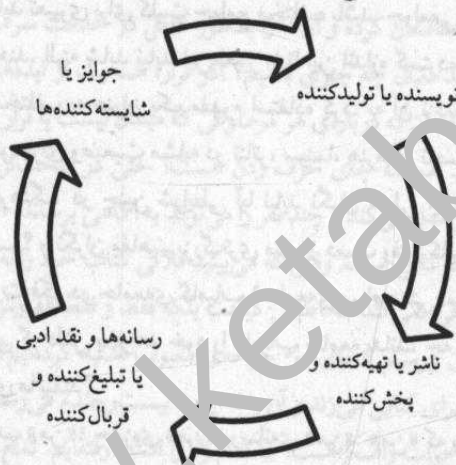
مقدمه

این مجموعه‌ی کوچک چیزی نیست جز به‌ظاهر کنش‌ها و واکنش‌های شخصی نگارنده نسبت به وضعیت ادبیات معاصر ایران. ادبیاتی که سهم کوچکی در آن داشته و دارد. اگر به‌ظاهر این واکنشی شخصی است نسبت به وضعیت ادبیات، می‌توانست به صورت مدون و کتاب منتشر نشود. می‌شد فک و کتابی جداگانه نوشت؛ عافیت طلبانه رفتار کرد. یعنی چی؟ به سبک و سیاق مردم کتاب را انتخاب کرد و درباره‌ی وجوهای هنری و غیرهنری‌اش ادبیات نوشت. یا مثلاً کتابی نوشت در باب نشان شعار روی دیوار و اسمش را گذاشت نقد ادبی. یا اینکه اصلاً کتابی نوشت به نام نقد سبک و تدریس اصول و فروع ادبیات و نقدش پرداخت. همیشه از خودم می‌پرسم مگر کتابی مثل داستان چطور می‌کند؟ نوشته‌ی جیمز وود چه ایرادی دارد؟ برای فهم بهتر داستان دیگر. یا این همه کتاب خوب داستان‌نویسی. در زمینه‌ی نقد چطور؟ اگر خودتان تئوری‌ای داشته باشید، شخصی باشید، تجربه‌ی شما باشد و نظریه‌ای باشد که توانسته‌اید جنبه‌های هستی‌شناسانه و معرفت‌شناختی‌اش را برای خودتان (و به تبع آن برای دیگران) تبیین کنید؛ آن وقت می‌شود کتابی اصیل نوشت. در گفت این نظریه‌ی «من» است. نه به سبک چندتن از استادان دانشگاه که برای گرفتن درجه‌ی دکتری، گاهی مجبور هستند کتابکی بنویسند و مدام از این و آن فکت بیاورند، کتابی بنویسند و بگویند «ماحب نظر» هستند. این چیزها آدم را «صاحب» نظر نمی‌کند. آن‌ها بیشتر «آورنده‌ی» نظرات این و آن هستند. آن‌هم باید کیفیتش مورد پژوهشی اساسی قرار بگیرد.

بماند که نقی «آثار» دیگران سودی ندارد. مهم هم نیست. اصل علت گردآوری این کتاب بود. اسم کتاب فاشیسم ادبی انتخاب شده. عنوانی که روزی روزگاری روزنامه‌نگار نانوینده‌ای بر تئوری ادبی خود گذاشت. اولین مطلب این کتاب هم نقد مفصل آن به اصطلاح تئوری است و حرف‌های آن شخص. ولی مسئله فراتر از نظرات آن شخص است. شاید بشود اسم کتاب را به بحران فاشیسم ادبی در جامعه‌ی ادبی امروز تغییر داد. بحران فاشیسم ادبی هم به خوبی گویای چنین امری است. وضعیت بحرانی ادبیات ما و فاشیسم ادبی به شدت رو به فزونی،

چیزی است که این کتاب بیشتر از هر چیز دیگری اختطارش را می‌دهد.

نگارنده مسلماً نتوانسته همه جانبه به موضوع نگاه کند. ادبیات خارج از مرکز از بزرگ‌ترین نقاط مغفول این کتاب است. نگاه عمیق به ناشران و وضعیت نشر هم چیزی است که جایش در کتاب خالی است. دقیق‌تر شدن در مسئله‌ی آموزش‌های ادبی و کلاس‌داری و کارگاه‌داری مقوله‌ای است که در این کتاب به آن پرداخت شده اما کمی پراکنده‌تر از سایر موارد است. یک مورد فرعی هم هست تحت عنوان «جوایز ادبی». جوایز ادبی یکی از اضلاع چهارگانه‌ی چرخه‌ی تولید ادبیات است. اضلاع چهارگانه‌ای که این طور صورت‌بندی می‌شود:



در مرکز این چهار ضلع، مخاطب قرار دارد. یعنی کسی که باید همیشه (فرقی نمی‌کند جزو کدام یک از اضلاع این مربع باشیم) روی حرف‌هایمان باشد. نویسنده برای مخاطب می‌نویسد؛ ناشر کتاب را برای مخاطب آماده می‌کند؛ مطبوعات و رسانه‌های ادبی کتاب را برای مخاطب تحلیل محتوایی می‌کنند؛ جوایز هم کتاب را برای مخاطب، قرار از تیغات رسانه‌ای ارزش‌گذاری می‌کنند، آن‌ها را سخت‌تر و موشکافانه‌تر قضاوت می‌کنند.

هر کدام از این اضلاع خود سازوکار پیچیده‌ای دارند. آن‌ها فقط چون در چرخه‌ی بزرگ‌تری به نام چرخه‌ی سرمایه هستند؛ علاوه بر اینکه یک لحظه هم نباید از تکاپو بیفتند و متوقف شوند، دچار قانون سرمایه هم می‌شوند: تکوین؛ تغییر. این تغییر ممکن است هر روز شما را به یک جا بکشاند. آنقدر که دیگر خود به هیچ‌وجه متوجه نباشید در این تغییر تبدیل به چه چیزی می‌شوید. چه چیزی از دست می‌دهید و چه چیزی به دست می‌آورید. سؤال این جاست: چقدر به این تغییرات آگاه هستید؟ آگاهی شما به خودآگاهی رسیده؟

همین چند وقت پیش یکی از استاد‌های رشته‌ی جامعه‌شناسی گفته بود مشکلات به قدری سطحی شده‌اند که دیگر نمی‌شود بحث‌ها و راه‌حل‌های پیچیده‌ای ارائه داد و همه چیز آن قدر ساده شده که باید درباره‌ی بدیعیات بحث کنیم. مشکل شاید همین باشد. شاید این سطح از سادگی نشان از یک کار طولانی و پیچیدگی در زیر خودش داشته باشد. شاید همه چیز شبیه رودخانه‌هایی باشد که عوض طغیان در سطح، در لایه‌های زیرین خود، جریان‌شان به قدری سریع است که اگر در آب فرو بروید، جریان رودخانه شما را با خود می‌برد و جانتان را می‌گیرد. اینکه بگویم وضعیت ادبیات شبیه یکی از همین رودخانه‌های در سطح آرام و در زیر آفتاب است، شاید تعبیری برای کلیت جوامع مختلف باشد. جوامعی که سعی می‌کنند همه چیز را آرام نشان دهند. البته شاید نباید این تعبیر را تا این اندازه گسترده فرض کرد. ایده‌اش را می‌شود در موارد مختلف به عنوان یک مفهوم استفاده کرد. به آن نزدیک شد و از آن فاصله گرفت. این می‌شود برای وضعیت مشابه در تئاتر، سینما، هنرهای تجسمی و غیره هم در نظر گرفت. شاید در فرهنگ. در چنین شرایطی آیا نباید نگران خیلی چیزها بود؟ نگران مفهوم کلی‌ای به نام فاشیسم؟ نگران سازه‌های بزرگ‌تری مثل از دست رفتن کلیت روند «تفکر آزاد»؟ چه اتفاقی برای قدرت فکر در جوامعی کامیاب (جامعه‌ی پسا صنعتی امروزی) می‌افتد؟ وقتی هر کسی با هر کتابی که دلش بخواهد او را کامیاب جامعه بداند، چه اتفاقی قرار است برای آگاهی و دانایی فردی می‌افتد؟

نشر «من»؛ کتاب «من»؛ جایزه‌ی «من»؛ ساز «من». «من» که باید کامیاب باشیم. اگر لحظه‌ای قوه‌ی کامیابی را از دست بدهم؛ اگر لحظه‌ای از این بایم بهم بریزد، نه تنها دیگر «من» نیستیم، بلکه احساس مرگ تمام وجودم را می‌گیرد. این وضعیت است که پیش پای نویسنده گذاشته‌اند. «منی» متورم، متورم‌تر از هر «منی» که تاریخ ادبیات - تاریخ بشریت - می‌توانست به خود ببیند؛ علت چیست؟ حرکت جامعه به سوی جامعه‌ای کامیاب.

اگر برگردیم به آن محورهایی که ترسیم شد و بخواهیم دنبال نقش مخاطب بگردیم متوجه می‌شویم که مدت‌هاست قوه‌ی قضاوت را از خود مخاطب هم گرفته‌ایم. موج سلیقه‌ی مخاطب (ذائقه‌اش) با امواج ممتد جامعه‌ی کامیاب حرکت می‌کند و او هم به نوعی دنبال کامیابی خودش است. آن قدری که سعی می‌کند از کوتاه‌ترین راه به کامیابی‌های آنی برسد و سعی می‌کند همان کامیابی‌ها را از طریق تقلید تکرار کند. مخاطب به کمک گوشی‌های هوشمند امروز تبدیل به رئیس شده است. در اصل جای فروشنده و خریدار عوض شده است. مخاطب رئیس فروشنده شده و فروشنده زیردستش. این یکی از چندین دستیافت‌های شرکت

آبل و بنیان گذارش استیو جابز بود.

مدت هاست باور غلطی رواج پیدا کرده؛ سانسور باعث پایین آمدن تیراژ کتاب‌ها شده است. این در جوامع انضباطی پاسخگو بود و با معنی. اما این جا؟ اگر سانسور را از روی همه‌ی کتاب‌ها برداریم چه اتفاقی می‌افتد؟ در نهایت کدام کتاب‌ها در بازار پرفروش می‌شوند؟ آیا نسخه‌ی کامل سه‌گانه‌ی Fifty Shades نوشته‌ی ای ال جیمز ترجمه‌ی کپی‌رایت‌دار نمی‌شود و پرفروش‌ترین کتاب تمام دوران ادبیات خارجی نخواهد شد؟ وقتی جای انتقادات سیاسی یا شبه‌سیاسی برای آدم‌ها همان اینستاگرام و توییتر است یا روزنامه‌ها و سایر رسانه‌ها، رسانه‌هایی که پست مدرنیسم کمک به جابجایی اهدافشان کرده و آن‌ها را به طور کامل در خدمت سرمایه‌داری قرار داده، به طور کلی بر ادبیات باید دنبال چه چیزی باشیم؟ اگر قرار، صحبت از ایده‌هاست؛ به نظر می‌آید می‌شود در مورد ایده‌ها بحث کرد؛ دربارهی هر موضوعی که مبتذل نیست یا قرار نیست آن را به ابتذال بکشانیم، حرف بزنیم. همه‌ی جای حرف زدن هست؛ حتی در سخت‌ترین شرایط. مهم این است که حرف چطور عمل می‌کند. چند نفر را می‌تواند به آگاهی برساند. اگر بنا بر آگاهی باشد همین تیراژ ۵۰۰ نسخه کافی است. وقتی که می‌بینید فلانی کتاب خود را به هر ترتیبی که هست می‌فروشد و برایش فرقی نمی‌کند مخاطب، کیفیت بلکه فقط و فقط «فروش» کتاب برایش مهم است، باید از خودمان پرسیم کجای این فرجه‌ی معیوب اشتباه کرده‌ایم؟ وقتی می‌بینیم فلان ناشر تیراژهای جعلی برای کتابی می‌زند و آن را به چاپ می‌رساند باز هم باید همین سوال را پرسید. البته جواب واضح است؛ ما تمام راه را اشتباه رفته‌ایم. تمام این اضلاع در انجام وظایف خودشان کوتاهی کرده‌اند. یا ناآگاه هستند و یا آگاهانه دست به تخریب می‌زنند تا به خواسته‌های شروانه‌ای برسند؛ به فاشیسم سرمایه. برترام گروسل در نقل قول ابتدای کتاب درست می‌گوید: فاشیسم امروزه با صلیب شکسته و اردوگاه‌های کار اجباری می‌آید؛ با لبخند و برنامه‌های تلویزیونی می‌آید. او دارد از برنامه‌های بی‌شمار تلویزیونی آمریکایی می‌گوید. من اما از لبخند و دفترهای خوشگل نشر می‌گویم. من از احضار کردن‌های بررسی نشر و ناشرها می‌گویم. من از متنی می‌گویم که صبح و شب روزنامه‌نویس‌ها و ناشرها و دبیران جوایز و مسئولان تبلیغات مجازی ناشرها سر نویسنده‌ها می‌گذارند. فاشیسم نیمه مستقری که در بناگاه‌های انتشارتی هر روز قدرتمندتر از روز قبل به راه خودش ادامه می‌دهد و هر لبخندی در چنین شرایط نشانه‌ی خنجری است که قرار است به قلب نویسنده فرو شود. این‌ها چیزی است که باید ازش ترسید.

در این کتاب اسامی زیادی آمده؛ در مورد برخی از آن‌ها، فقط به اشاره‌ای بسنده شده و به

برخی دیگر بیشتر پرداخته شده. نکته‌ای که نباید فراموش کرد گذرا بودن اسامی در چنین وضعیت‌هایی است. در پنجاه سال آینده این نام‌ها فقط اصواتی خواهند بود بدون چهره اما چرخه و رفتار در این مدل از چرخه‌ها تغییر نمی‌کند. یا می‌شود تغییرش داد یا بهش آگاه بود. پس در وهله‌ی اول، اسامی خیلی حائز اهمیت نیستند.

در نهایت باید بگویم چنینش این مقالات کنار هم منظوری فراتر از این ندارد که سعی کنیم چه به عنوان مخاطب، چه به عنوان یکی از اضلاع تولید «کتاب» کمی آگاهانه‌تر به وضعیت گاه کنیم. اگر در این بین منظوری فراتر از این گرفتید آن را به نشانه‌ی نیکی می‌شود پنداشت ولو برای ریسندehاش سرتاپا زیان باشد.

آراز بارسقیان

تیر ماه ۱۳۹۷